

# وحشت مدام



ویراست الیزابت جورج ترجمه شیرین سادات صفوی

صد سال زنان جنایی نویس

داستان‌های کوتاه جنایی اثر نویسندگان زن...

## فهرست

- جمایما شور در کنار گور آفتابی/ آنتونیا فریزر ..... ۹
- وحشت مدام/ نانسی پیکارد ..... ۵۵
- جوان‌ها آرزو خواهند داشت و پیرها خواب و خیال خواهند دید/ کریستین کاترین راش ..... ۷۵
- زن درنده/ شارین مک کرامب ..... ۱۰۳
- عجله کن، جک/ باربارا پل ..... ۱۲۳
- ایستگاه ارواح/ کارولین ویت ..... ۱۶۳
- ماه نو و مارهای زنگی/ وندی هورنزی ..... ۱۸۷
- مرگ پرنده‌ی مهاجر/ جی. آ. جانس ..... ۲۱۳
- دهانه‌ی رودخانه/ لیا ماتیرا ..... ۲۳۹
- رسوایی در زمستان/ گیلیان لینسکات ..... ۲۵۹
- خزان انگلیسی - پاییز آمریکایی/ مینت والترز ..... ۲۹۵

جوان قدبلندی که سر راهش ایستاده بود، داشت زیرلبی و رسا و واضح می خواند: «این گور تو زیر آفتاب است ...»

چند لحظه‌ای برای جمایما شور طول کشید تا بفهمد این جوان چه پیامی را در این کالیپسوی<sup>۱</sup> مشهور پنهان کرده است. آن وقت یک قدم عقب رفت. این استقبال شعرگونه خیلی بدیمن و ناخوشایند بود.

«این جزیره‌ی من زیر آفتاب است

جایی که از ازل کار مردم در آن بوده است ...»

از همان زمانی که جمایما پایش را در کارائیب گذاشته بود، حس می کرد این آهنگ در گوشش چرخ می زند. چقدر قدمت داشت؟ از اولین باری که هری بلافونته‌ی<sup>۲</sup> بی رقیب آن را در اذهان همه ماندگار کرده بود، چند سال

---

۱. سبکی از ترانه‌های مشهور کارائیبی که ضرباهنگ تندی دارند و ترانه‌ی آن‌ها شوخ طبعانه

و تمسخرآمیز است. (همه‌ی پانویس‌های کتاب از مترجم است)

۲. هری بلافونته، خواننده، بازیگر و فعال اجتماعی آمریکایی است. او که یکی از موفق‌ترین

خوانندگان تاریخ موسیقی پاپ است، به دلیل شهرت بخشیدن به کالیپسوهای کارائیبی،

«سلطان کالیپسو» نیز نامیده می شود.

می گذشت؟ اهمیتی نداشت. این کالیپسو هر چقدر هم که قدیمی بود، هنوز با هیجان و اشتیاق و بیقراری در بوآیلند<sup>۱</sup> و باقی جزایر هند شرقی که در مسیرش به آن‌ها سر زده بود، خواننده می شد.

البته فقط همین آهنگ نبود. جمایما از همان فرودگاه متوجه شد صدای بلند موسیقی عضوی جدا نشدنی از زندگی کارائیبی‌ها است. ضربات محکم و قدرتمند تسمه‌های فلزی، ناله‌ی گوشنواز خواننده‌ها، تمامی این‌ها تمام طول شب در سرتاسر جزیره برپا بود؛ صدای خوشایندی حاکی از آزادی، رقص، نوشیدنی (عرق نیشکر) و صدای پیام‌آور تعطیلات برای توریست‌ها.

البته این صدا برای جمایما شور کاراگاه، مترادف تعطیلات نبود. یعنی به صورت رسمی این‌طور نبود. جمایما از آن آدم‌هایی بود که بهترین تعطیلاتش همیشه مخلوطی از کار با مقدار زیادی تفریح و خوشگذرانی بود. وقتی شبکه‌ی تلوزیونی مگالیت، کارفرمای جمایما، تصمیم گرفت برنامه‌ای بسازد و جمایما را از آن بریتانیای یخزده‌ی اواخر ژانویه به کارائیب آفتابی بفرستد، خود جمایما هم خیال می کرد دارد خواب می بیند. این حرکت مگالیت کاملاً خلاف عادت بود؛ معمولاً خود س‌ای فردریکز - رییس جمایما و رییس پر قدرت مگالیت - هر فوریه در کارائیب استراحت می کرد و اگر هم زمانی جمایما را به آن‌جا می فرستادند، همیشه وسط هوای شرجی و زجرآور ماه اوت بود. تغییر شگفت‌انگیزی بود. حتماً امسال سال شانسیش بود.

«این جزیره‌ی من زیر آفتاب است ...»

ولی آن چه مرد جوان روپرویش می خواند، «گور تو زیر آفتاب» بود. گور جمایما؟ یا کس دیگری؟ از آن جایی که مرد جوان میان جمایما و گوری تاریخی ایستاده بود، پس ممکن بود منظورش نشان دادن همزمان مالکیت و خشونت باشد. ولی شاید هم نه. حتماً یک شوخی بامزه بود؛ یک

۱. BowIsland: جزیره‌ی قوس یا کمان.

شوخی بامزه در یک روز آفتابی محشر. ولی به نظر جمایما، قیافه‌ی جوان خطرناک‌تر از این حرف‌ها به نظر می‌رسید.

جمایما با همان لبخند شیرینی که نزد تماشاچیان تلوزیون بریتانیا خیلی مشهور بود، نگاه جوان را جواب داد. (تماشاچیان بر طبق تجربیات قبلی خوب می‌دانستند که جمایما، با تمامی زیبایی و شیرینی لبخندش، حداقل در برنامه‌ی خودش تحمل هیچ چزند اضافه‌ای را ندارد.) با نگاهی دقیق‌تر معلوم شد مرد به آن جوانی‌ها هم که در وهله‌ی اول به نظر می‌رسید، نیست. به نظر جمایما مردی تقریباً هم سن خودش بود و حدود سی و یکی دو سال داشت. سفیدپوست بود، ولی پوستش چنان آفتاب سوخته بود که جمایما حدس زد باید یکی از اندک شهروندان اروپایی و وفادار بوآیلند باشد؛ بوآیلندی که به خاطر استقلال تازه به دست آمده از همسایه‌ی بسیار بزرگترش، خیلی به خودش افتخار می‌کرد.

اما بر خلاف سن این غریبه، در بلندی قدش هیچ شکی وجود نداشت. او مثل کوه جلوی جمایمای نه چندان کوتاه، قد کشیده بود. اگر به خاطر بینی کج و بزرگ با آن برآمدگی عظیم و انحنا‌ی عقابی آن نبود، خوش قیافه هم به حساب می‌آمد. با این که بینی‌اش حالت عادی چهره‌اش را به هم می‌زد، اما روی هم رفته قیافه‌ی زشتی نداشت. مثل بیشتر مردهای سفید یا سیاه‌پوست بوآیلند، شلوارک کتان سفید به پا داشت. روی تی شرت نارنجی رنگش لوگو و نشان آشنای جزیره به چشم می‌خورد: یک کمان سیاه که دستی سیاه آن را عقب کشیده بود. زیر نشان هم یکی از شعارهای محلی و بامزه به چشم می‌خورد که طبق معمول، با اسم جزیره بازی راه انداخته بود: «این جا پایان قوس خورشید است!»

امکان نداشت با پوشیدن چنین تی شرت شادی، قصد خشونت داشته باشد. اما مسئله‌ی عجیب این بود که مرد هنوز درست وسط مسیر جمایما ایستاده بود. جمایما می‌توانست پشت سر او سنگ قبر بزرگ آرچر را که توی کارت پستال‌ها دیده بود، ببیند. با این که بوآیلند جای کوچکی بود،